

شبه نومی ریحان های تازه

فریبا جلائی

انتشارات نوید شیراز



سرشناسه	: جلالیان، فریبا.
عنوان و نام پدیدآور	: شبیه بوی ریحان‌های تازه/ فریبا جلالیان.
مشخصات نشر	: شیراز: نوید شیراز، ۱۳۹۳.
مات. ماهری	: ۱۷۶ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲-۳۵۵-۵
زبان	: فیفا
موضوع	: شعر فارسی --- قرن ۱۴
رده بندی ده	: ۱۳۹۳ ش ۳۶۱۲۲ / ج ۳ / PIR۸۰۰۳
رده بندی دیوید	: ۸۴ ۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۲۵۳۲۱۴



شبیه بوی ریحان‌های تازه

فریبا جلالیان

صفحه آرایی: نجمه اسکندری □ طرح جلد و حاشیه صفحه: سارا تریابی و آقای گرگین
لیتوگرافی و چاپ: واصف □ تیراژ: ۱۱۰۰ □ چاپ اول: ۱۳۹۳ □ حق چاپ محفوظ

ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز- تلفن ۲۲۲۶۶۶۱-۶۲ نمابر ۰۷۱۱-۲۲۲۹۶۷۶ □ ص.پ. ۷۱۱۳۵/۳۶۶

دفتر تهران- تلفن ۸۸۹۰۵۹۴۵ نمابر ۰۲۱-۸۸۹۲۱۵۲۲

پست الکترونیکی: info@navideshiraz.com

وب سایت: www.navideshiraz.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲-۳۵۵-۵ ISBN: 978-600-192-355-5

۶۵۰۰ تومان

به نام فدای جهان آفرین

مقدمه

با نام و یاد خدا که هر چه داریم از اوست و حرمت قلم به فرمان او. بدون شک شعر هر منطقه صرفاً از ویژگی‌ها و شاخصه‌های کلی شعر امروز دارای مضامین تازه زبان و تعبیرها و تمثیلات و تصویر سازی بکر و قالب جدید و بخصوص زبان جاری با طراوت است هر شعر باید حال و هوای فضای آن منطقه ای که شاعر در آن منطقه جغرافیایی می‌سراید و زندگی می‌کند دارا باشد، یعنی شعر هر شاعر علاوه بر دارا بودن و همسویی با شاخصه‌های کلی و پیشرو. شعر امروز باید دارای عناصر و تمثیلاتی باشد که در برگیرنده ساختار جغرافیایی تاریخی اجتماعی و بطور کلی عناصر آن منطقه باشد یعنی شعرش عطر و بوی همان منطقه خاص زندگی‌اش را باید داشته باشد یعنی ما از عناصر و ویژگی‌های شعر این شاعر پی ببریم که خانم جلالیه در محیطی زندگی می‌کند که با دریا نخل گرما و شرجی و موج و تش باد هم‌محیط دارد شعر هر شاعر باید معرف محیط و فرهنگ جغرافیایی او باشد ضمن اینکه شعر با ساختار شعر معاصر و زمانش نیز همسوست و با اندیشه و ساختار آخرین تحولات شعر زمانش نیز در جریان است خانم جلالیان شاعر خوب

دشتستانی شاعر دیار نخل های سریلند دشتستان بدون شک شعرش شناسنامه عناصر این دیار گرم و با فرهنگ جنوب است.

ما در بیت شعرهای این شاعر تک تک عناصر ارزشمندی چون نخل دریا طوفان و موج حماسه را مشاهده می کنیم امروز زن در شعر ایران بخصوص در شعر جنوب و استان بوشهر در کنار شعرای مرد علم بر دوش و طلایه دار شعر است با تمام ویژگی ها و دایره المعارف فرهنگ استان بوشهر بخصوص منطقه سربز با خصل های پهناور نخل (دشتستان) سال هاست که با این بانوی شاعر به عنوان یک نجم استان پیش کسوت شعر یار و همراه هم و با مسیر شعرهای ایشان در قالب های مختلف در جریانم و روز به روز تعالی و پیشرفت شعرهای ایشان را شاهدم هر چه را پیشرفت و تعالی برای این بانوی ارزشمند شعر جنوب هنوز باز است اما همین اثر و فرهنگ استان با شعرهای خود معرف جغرافیا تاریخ و فرهنگ منطقه ی جنوبی مان است و تصمیم گرفته اولین اشعارش را بدست چاپ بسپرد که خود اوج شهامت او را نشان می دهد. و آرد شدن در عرصه نشر دل و جرات می خواهد. با خمیر مایه ی طبع و تبحر و اندیشه های زلال من شخصاً به اشعار زلال بی پیرایه و صمیمی ایشان معتقدم و سر ایشان را در سرایش در چندین قالب شعر کلاسیک می ستایم.

و برای ایشان روزهای بهتر و آینده ای روشن تر را آرزو می کنم بدون شک ایشان در کارهای آینده اش با تکیه بر این اثر و شجاعت خالق آثاری بسیار ارزشمندتر خواهد شد و ما در شعر ایران شاهد جلالیانی با دلیاری با شکوه تر و نواندیشه تر خواهیم بود. ان شا الله

سید محمدرضا دشتستانی

در کاغذ غزل دایچه که بادل، روح و خون آدمی سرکار دارد عشق آشکار است و نهز آشکار
 است و زبان می تراود و می بالد و دل می توفد و می خورند که به باغ شعر غزل
 سید است. آیا آدم در باغ رضوان برابر حوا غزل خواند یا عاشقان دیگر در جهان؟
 بار جهان آنچه فرو می ریزد آینه می است و دایچه خرامی باز در راستی است.
 غزل جنس و شعر جنس است در دست مجنون دارند و دوش به دوش فرهاد
 پیش از روزنه تنها غزل، بل همه قالب نامر شعر فارسی و در این بودیدار
 سهم در شعر به دوشه در جنوب ایران، سرگردی از شعر مردان بالار است
 قصد تعریف و تمجید در این کتابتون بدین دایره گام نگذاشته ام اما می توانم
 بگویم به دلیل مطالعه و جست آمار تمام شاعران جنوب که به نودی شد و هر یک
 شعر تمام زبان شاعر جنوب خواند، این دایره به همه اشعار را در نودیده ام
 و به جرات می گویم که شعر زبان شاعران بوشر بسیار بلند مرتبه و والا است.
 شعر شاعرانی که در گنوه، دیر، بوشر، برازجان، بستان، بستان، بستان، بستان
 به سرودن شعر می پردازند یا پرده خسته اند از شعر و از شاعران دیگر نقاط
 حلالا تراست. من توانم نام زبان شاعر طرغی پودان را از آواز این منطقه
 را به خوبی و شایستگی حضور آمان در شعر در این بیان کنم اما نمی توانم بگویم که
 پیش آید که چرا نام چند تنی خاص برده شده است. اما شعر زبان مردم
 جنوب است مردمی که در طول تاریخ رنج ها و سوارت های بسیار دیده اند و در این
 روزگوان ایستاده اند، تحمل گرمای مزار دیر و دیر کرده اند و شرحی و ششم
 و گرما باد دلتش باد و گرما باد دیر گردد و هزار مشکل بی آواز کرده اند، شعرشان

فولاد آب دیده و گرگ بالان دیده و بهار نورسیده شده است. آیا کسی می تواند
 فراموشی حرکت های ذهن و زبان و باور و ظاهر کسی یا کسی بشود که خاطره خود
 تش باد است که می آید. غزل و بدیعی و رباعی و قالب آفرینهای و آنچه را که
 شعر می نامند و به آن می نامند در باور و نهاد مردم این سرزمین و این زمانه و
 ریشه شده است و چه بسا غزل هایی که سنگ را می شکافد و دل را می پوداند
 به همین گفته شده تا مقدمه ای بر اشعار شاعر دشت نی خانم فریاد جلایان
 بنویسد. شعر شاعر را خواندم و در دشت نی را حس کردم، حرفش را فهمیدم،
 سنگ را دیدم و او را در دشت نی تمام عاشقان دیگر، عاشق شعر خود است، عاشق ممتی
 است عاشق شعر گل آتش و شیدایی است. شعر خوب شعر حقیقت است و
 واقعیت. هم حقیقت دارد هم واقع شدنی است جلایان را قبول نمی کنم
 چند شعرش را خواندم، کتاب شعرهای می کنم، غزل های قند است
 و بدیعی و رباعی شان نرم است. به شعر نیایی هم توجه کرده، از مافه
 نیما دور نگاه است. این آری تنها به حال شعر فریاد جلایان
 نیست بلکه نمود و نموداری برای کل شعر و شاعری است. شاعری که زوال ندارد
 آغاز و پایانش به عطش و البته است به عشق و به عشق خودی که شعر نوعی
 معنویت است و معنویت به خود آیی است و به خود پیوستن که نکت باید
 خود را بشناسی که کیستی و چه گاه ای. اگر خود را شناختی به دور از آنچه
 بلکه خود بزرگ بینی زستی آنگاه باورت می شود که شاعری را آفرین
 شاعران خود بزرگ بین و یک سو نگه، آشتی بی آشتی و پدید آمدن یعنی

از غزل‌ها و شعرها سرحدیایان پیدا است که خود بزرگشان و اندک نگر نیست و همن
برای شاعری کافیت که سرزمینی از شبنم داشته باشد و قلبی مشبه گزوه و
صخره مکه (غزل ایران من) در شمعون (دشتستان) را بخوش بچوای عشقی
او بوده است، یا رجبوی بداند (غزل تهران) و چنین بخواهایی که از ضمیر
برمی خیزد و رنگ خوب را با سبزی گل و آبی دریا می آمیزد، شعر جداییان
در سینه او بیعت این سرزمین آراسته از عشق است و حقیقت و رمزایی
با آرزو و رفق و شیره بر این سرانیده جنوبی و باید به شغری بیندیشیم که

مانده می است و زان بد
دکتر حبیب رحیمی
۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ - ۹۲

از زبان «شبییه بوی ریمان‌های تازه»

از زبان من، که شعر را برای به تصویر کشیدن زیبایی‌های خالق خود می‌خواهم، در رازحان ریشتان، در محله‌ای بین قلعه و جنت بزرگ شدم. مردم ساده دل آنجا را می‌شناسم دوست داشتم. ابتدا به هنر نقاشی علاقمند بودم و بدون هیچگونه استاد و کلاس‌هایی که بروزه هستند، قلم را در کشیدن نقاشی مینیاتور بکار گرفتم با زمزمه‌های شعرهای پدیده که از شاهنامه و خیام و حافظ گرفته تا فایز دشتی و مفتون و کوهی را، می‌نمود به علاقمندتر شدم و قلم شعر را در دست گرفتم و زمزمه‌های شعری خود را در قافیه نازل شروع کردم؛ کاشتم هر آنچه می‌گفتم، از استادان عزیزی چون «آقای شهر ثابت» قاضی علی ناصحی (روحش شاد) و در این چند سال اخیر استاد بزرگم آقای سید محمدرضا هاشمی‌زاده و آقای فرج الله کمالی»، که همواره همگام و همراهم بوده‌اند بهره‌مند شده‌ام.

(در این دهلیز تنگ و ساکت و کور)، در محله‌ای به یاری خدا محکم ایستادم و مانند بوی ریحان‌های خوش جنت پختنی شدم. در این دشتستان بزرگ، تنها و تنها، بزرگی و عظمت دیدم و کنار بزرگان ایستادم که در همه‌ی مراحل زندگی خصوصاً شعر مشوقم بودند.

غزل را دوست دارم و به شعر کلاسیک بیشتر علاقمند هستم. عروض و قافیه و ردیف را در خدمت به شعر می‌دانم؛ نه اینکه شعر را در حصار قافیه و عروض. شخصاً معتقدم که هر جا لازم است شاعر حرف دلش را بزند، باید عروض و قافیه را به خدمت شعر و کلام شیرین و روان خود درآورد و یا می‌تواند این مرزها را در هم بشکند و به گفته‌ی بعضی‌ها ساختار شکنی

کند، همان کاری که گاهی قیصر امین پور در غزل‌هایش کرده، و یا کاری که دیگر شاعران پیشین مانند مولانا کرده‌اند. یعنی لازم است، که گاهی به ردیف و قافیه تلنگری زده شود، که شعر

را برای شعر می‌خواهیم، نه فقط شعر را برای رعایت قافیه و ردیف و اوزان شعری و من در بعضی موارد در غزل‌های خود دانسته این کار را کرده‌ام. ردیف را شکسته و به خود نسبت داده‌ام و در مورد قافیه هم همین‌طور. این نوع ساختار شکنی، دانسته من را به صلاح آن بیت از غزل خود در زیبایی و یا معنا می‌دانم. سپید و نیمایی را هم دوست دارم. با آن کار کرده‌ام. به دوبیتی و رباعی عشق می‌ورزم و اکثر اوقات خود را وقف لایسک نوشته‌هایم می‌کنم. طبیعت زیبایی که در دوبیتی وجود دارد باعث می‌شود که نگفته‌هایم را با آن نظم دهم... و حالا می‌دانم زندگی‌ام بدون شعر چه بی‌معنیت طبقه‌ای که مادرم در سال ۱۳۶۷ دیده بود تخلص را ثریا گذاشتم گرچه در شعرهایم خیلی کم از آن استفاده کرده‌ام.

دستها و چشم‌های پدرم می‌بوسم و برای هر تار موی سفیدش یک ساحل. غزل می‌سرایم.
«روسری را از سرت بردار تا باور کند»

تار موی بی‌فیات بشمار تا باور کند»
به پدرم می‌گویم که اگر با قلم مو می‌کشیدم، بر نقاشی چشم‌های تو بودم، و حالا برای او می‌خوانم و می‌نویسم تا بزرگی‌اش را به سرت بر محله‌ی قلعه نسب کنم.

خانواده‌ی برزگوارم (همسر، دختر و پسر) با حوصله‌ی فراوان، ادامه‌ی راه تشویق کرده‌اند و هر چه دارم از این عزیزان است که تا به حال در کنارم بوده‌اند.

تنهایی‌های خود را با خداوند تقسیم می‌کنم و با زبان شعر با او حرف می‌زنم.

«به قدر چشم‌هایت حرف دارم به گوش آشنایت حرف
همواره از او خواسته‌ام که زیبایی‌های خود را در قلم من بریزد تا بتوانم با
شعر، آن‌ها را به نظم بکشم.

«چه شیرین در صدایم می‌نشینی درون هر هجایم می‌نشینی
شبی می‌آیی و با یک دل تنگ به جای شعرهایم می‌نشینی»
راستی که با رشته‌های نورانی هنر، حال و هوای انسان دگرگون می‌شود.
با دیدن طبیعت زلال و زیبایی خداوند یک هنرمند می‌تواند دیوانی قطور از
سور بگوید. هنر در هر زمینه‌ای که باشد مثلاً: موسیقی، نقاشی، قالی بافی.....
انسان را به عالمی غیر از عالم فانی متصل می‌کند. و باعث می‌شود که نکات
ظریف این خلقت را ببیند و از کنار آن سرسری عبور نکند. هنر، انسان را
چنان به وجد می‌آورد که می‌تواند نت‌های موسیقی، نظم شعری، قالی‌های
دست باف زیبا و نفیس و یا نقاشی‌هایی از طبیعت، که هر بیننده‌ای را به
حیرت و آمی دارد، خلق کند. هنر جرأت می‌توانم بگویم که هنر، انسان را به
ذات الهی نزدیک می‌کند. به این خاطر خداوند عز و جل می‌خواهد که
نگرش تازه‌ای به من عطا کند تا بتوانم بزرگی و عظمت او آنچنان بگویم که
راضی باشد.

مقداری از شعرهایم را در کتاب «شبیه بوی ریحان‌های تازه» آورده‌ام.
امیدوارم توانسته باشم برای جامعه‌ی هنری و ادبی قلمی کوچک و زیبا
بردارم.

در پیشرفت دو بیتی استادان زیادی دست به کار شده‌اند و استاد‌هایی در
این چند سال اخیر از زیباترین دوبیتی‌های امروزی، به اهل قلم می‌رسانیم
کرده‌اند که امیدوارم «شبیه بوی ریحان‌های تازه» هم توانسته باشد تا حدی
خود را در این پیشرفت سهیم بدانند.

فهرست مطالب

۱۷.....	غزل
۱۹.....	ایران من
۲۰.....	شهر من
۲۲.....	نذر چشمان تو ای پاک ترین
۲۳.....	حس گندم زار
۲۴.....	در سکوت کوچه ها جا مانده است
۲۵.....	کمی هم بیشتر باتو
۲۶.....	پرمی کشم
۲۷.....	آبی دریا را کشید
۲۸.....	گینار بزن
۲۹.....	بیخیل کیوتر
۳۰.....	چشم های خیس دریا
۳۱.....	یک لحظه نفس با تو کشیدن
۳۲.....	فریادی از آوار
۳۳.....	این فقط رویاست
۳۴.....	خانه ی آغوش گرم



- ۳۵.....هر چه دلت خواست بگو
- ۳۶.....**بوی نرگس یا شلمچه**
- ۳۷.....با هم می رویم
- ۳۸.....از کنارت گذشتم ندیدم تو را
- ۳۹.....ای گل نشکفته
- ۴۰.....بی هم صدایی
- ۴۱.....آشنا
- ۴۲.....بوی تازه ای
- ۴۳.....اغش نمی کنم
- ۴۴.....غزل بوی
- ۴۵.....خاطر آرزو یا
- ۴۶.....این فقط ماند است باو
- ۴۷.....سه چارم از جهان
- ۴۸.....ماه من
- ۴۹.....در لذت لبخند شما
- ۵۰.....از افق های صمیمی
- ۵۱.....از زبان مجنون ترین جزیره
- ۵۴.....(ما غزل را که برای دل هم می خواندیم)
- ۵۵.....دل تکانی
- ۵۶.....یک عمر
- ۵۷.....بوسه ها از روسری
- ۵۸.....«بیا ای دل از اینجا پر بگیریم»
- ۵۸.....نقطه چین... دل میکنیم
- ۵۹.....این برایم مانده
- ۶۰.....آه از ثانیه ای
- ۶۱.....یادت بماند

- ۶۲.....راده گم کردی اگر.....
- ۶۳.....باغ زمان.....
- ۶۴.....تو مینی نیستی.....
- ۶۵.....تقلبی کن جانم.....
- ۶۶.....چو صد از دوست.....
- ۶۷.....روشن شیه دست.....
- ۶۸.....ومن می رسم و.....
- ۷۰.....از کجا باغچه باغ.....
- ۷۲.....من حتم دارم.....
- ۷۵.....رباعی.....
- ۹۵.....دو پیچی.....

www.ketab.ir